

استاد ممنوع القلم

فلسفه وجود و منشأ خلقت

جلد دوم

تجزیه و تحلیل "برهان حدوث" اسلامیان برای اثبات وجود الله
خالق مورد ادعایشان

فصل آغازین

"ایمان دینی" با دلیل و منطق سازگاری ندارد

1) اینان ایمان کورکورانه می طلبند

در جلد اول این کتاب توضیح دادیم که آنچه ادعاهای ادیان خداباور را از داده های حوزه های علم و فلسفه جدا می سازد، این است که آنان "ایمان" را بر هرگونه شناخت و هرگونه دلیل و منطق مقدم می شمارند. آنان فکر کردن، اندیشیدن و بررسی کردن برای ایمان آوردن یا نیاوردن را مردود می شمارند، چرا که برای اینان "پای استدلالیون چوبین بود" (مولوی). به بیان یک متکلم امروزی³⁹ "مهم آن نیست که داده های آیات قرآن در مورد تعداد ستارگان منظومه شمسی با واقعیت موجود نمی خوانند و نادرست و غیرعلمی اند، مهم بلکه آنست که فارغ از این نادرستی بی که نباید از زبان الله خالق مورد ادعا نازل می شده، ایمان بیاوریم که این ستارگان را الله خلق کرده است!"⁴⁰. این فکر معیوب ناشی از آن است که در این مکتب دینی،

1- ایمان آوردن شرط اول و تنها شرط است و،

³⁹ عبدالکریم سروش، "قبض و بسط تئوریک شریعت"، چاپ 7، 1379، تهران.
⁴⁰ پیشین، به نقل از پروفیسور رضا آیرملو، "قرائت قرآن غیردینی، جلد اول، 2006، سوئد.

2- برای ایمان آوردن نه تنها به هیچ دلیل و منطقی نیاز نیست، بلکه حتی مراجعه به دلیلی و منطق برای تعیین صحت یا عدم صحت ادعای وجود الاهی مورد ادعا، گزینشی کفرآمیز و قابل مجازات است. قابل مجازات است، چرا که عقل و منطق از ایمان بدون دلیل و منطق، و تسلیم بدون قید و شرط ممانعت به عمل می آورد.

در مکتب اسلام، نه تنها ایمان بر اندیشیدن، و تسلیم بدون قید و شرط بر قضاوت علمی و منطقی مقدم است، بلکه حتی شرط آن است که ابتدا باید بدون هر فکر و اندیشه قبلی ایمان بیاوری. و وقتی هم ایمان آوردی، دیگر

- نه نیازی به بررسی صحت ایمان و یقین ات داری و،

- نه مجاز به مراجعه به علم و منطق و خرد بشری ات هستی.

به بیان دیگر، بر اساس مرزبندیهای مکتب اسلام و قرآن، ابتدا باید ایمان بیاوری. بدون هرگونه دلیلی و منطقی ایمان بیاوری. بدون هرگونه شک و تردید یا پرسش و پاسخی ایمان بیاوری و وقتی هم ایمان آوردی، دیگر نباید بگذاری هیچ دلیل و منطقی در ایمان تو شک و تردید ایجاد بکند یا نافی و مانع ایمانت شود.

ایمان می آوری، و این بدین معنی است که شرط میگذاری تا منبعد از هرگونه فکر، اندیشه و بحث در مورد بود و نبود، و چرایی وجود الاهی خالق مورد ادعا دوری میکنی. تا هیچ ایراد و خطائی را به محتوای باورهایت راه ندهی و اگر هم راه دادی! آن را بدون توجه به منطقی و علمی بودنش از همان آغاز شیطانی، ممنوع و تابو تلقی بکنی و با تمام وجود به انکارش بکوشی.

نکوشی گناه میکنی.

نکوشی مرتکب گناه کبیره می شوی و باید تاوانش را به صورت مجازاتهای سنگین این و آن جهانی بپردازی.

(2) خدا وجود دارد، به این سبب که وجود دارد!

بر اساس یک چنین طرز فکر یک سویه هم هست که آیات فراوانی بدون آنکه دلیل و منطقی ارائه بدهند، از وجود الله خالق بحث میکنند و پذیرش وجود وی را شرط میگذارند. آنها در مورد "نتایج" هستی الله مورد ادعا سخن به میان می آورند، ولی در مورد چگونه پدید آمدن و چرا به هستی در آمدن این خالق مورد ادعا هیچ حرفی نمی زنند. حرفی نمی زنند، چرا که:

1- اصل بر پذیرفتن بدون چون و چرای الله مورد ادعا به عنوان خالق و منشأ هستی است و برای یک چنین پذیرش و اعترافی هم هیچ دلیل و منطقی لازم نیست.

برای نمونه، قرآن مدعی است که الاله مورد ادعا، اول و آخر هستی است و از ازل آمده و تا ابد باقی است.

- "اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به همه چیز داناست"⁴¹ (آیه 3 سوره الحديد).

اما این اول و آخر چه زمانهائی اند و این هستی اولی و آخری،

- از کجا آمده،
 - چگونه پیدا شده،
 - به چه وسیله ای خلق شده،
 - چگونه و چرا دچار تغییر شده،
- و حتی این الاله مورد ادعا

⁴¹هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (الحديد 3).

- چرا و چگونه دست به خلقت زده و،

سوالات فراوان دیگری از این دست، هیچ پاسخی در قرآن ندارند. نه اینکه فقط در قرآن، بلکه اساساً در کتابهای عهد عتیق و تورات به عنوان مراجع قرآن نیز هیچ توضیحی در مورد از کجا و چگونه به وجود آمدن این خالق یکتای مورد ادعا وجود ندارد.

البته در اینجا و آنجای قرآن، آیاتی به نور بودن، ماده بودن و تبعیت زمانی و مکانی الله اشاره میکنند⁴². این اشارات اما به سبب تعارض شان با سایر آیات، نه فقط به توضیح ذات و ماهیت الله مورد ادعا منجر نمیشوند، بلکه حتی درک و فهم ماهیت این هستی ناشناس را مشکل تر میسازند⁴³.

این است که در قرآن در مورد خلق کردن جهان به دست الله و همچنین اعمال، تصمیمات و احکام خدای خالق آیه های فراوانی ثبت شده اند، ولی چرا و چگونه الله مورد ادعا در خارج از زمان و مکان به وجود آمده، و چرا و چگونه این هستی خارج از مکان و زمان، به وقت خلقت، خود را در مکان و زمان خلقت یا پیدایش ماده یافته و چگونه جنبه مادی به خود گرفته⁴⁴ سوالاتی اند که باز در این کتاب و کتابهای آسمانی مرجع و مشابه هیچ پاسخی نمی یابند.

چرا و چگونه این هستی در یک لحظه تاریخی دچار دگرگونی خلق کردن شده نیز هیچ پاسخی ندارد. پاسخی ندارد و ندارند، چرا که استدلال اساسی همه این کتابها- چه کتابهای عهد قدیم و عهد جدید یا قرآن- بر این امر دلالت میکند که:

- "خدای خالق وجود دارد، به این سبب که وجود دارد!"

42 ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاله" نویسنده.

43 پیشین

44 پیشین

- "الله، خالق جهان است، به این دلیل که خالق جهان است!".
- "الله، خالق یگانه جهان است، به این دلیل که خالق یگانه جهان است!".

در این رابطه هم هست که هیچ آیه ای از میان حدود 6200 آیه قرآن به توضیح چگونگی پیدایش الله مورد ادعا اختصاص نیافته و هیچ حرفی در مورد منشأ هستی او بیان نشده است. به جای آن اما، صد ها و هزاران آیه به توضیح نتایج الله بدیهی شمرده شده اختصاص یافته است. ادعا میشود که:

- الله یکتاست و جهان و هستی را به تنهایی خلق کرده است.
- الله جان می دهد و جان می ستاند.
- الله پاداش می دهد و مجازات می کند.
- الله خالق جهان و دانای پنهان است. الله هر چه را بخواهد در همان آن خلق میشود و و و.

- "و اوست که آسمان ها و زمین را به حق آفرید و روزی که بگوید موجود شو، بیدرنگ موجود شود، سخن او حق است، و روزی که در صور دمیده شود، فرمانروائی از آن اوست؛ اوست که دانای پنهان و پیداست؛ و او فرزانه آگاه است"⁴⁵ (سوره انعام، آیه 73).

- "و فرمان ما جز فرمان واحدی نیست که مانند یک چشم بر هم زدن است. «سوره القمر، آیه 50»⁴⁶.

⁴⁵ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۗ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ ۗ قَوْلُهُ الْحَقُّ ۗ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۗ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (انعام ۷۳)

⁴⁶ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ (القمر ۵۰)

هیچکدام از این ادعاها اما، هیچ دلیل و منطقی در پی ندارند. برای اثبات صحت شان نیز هیچ شاهد و منطقی ارائه نمی شود. ارائه نمی شود، چرا که آیات قرآن، هم وجود الله و هم توانائی های مورد ادعای وی را بدیهی می شمارند. نه نیازی به بحث می بینند و نه احتیاجی به پرسش و پاسخ می یابند.

شاید هم به خاطر منع ارائه دلیل و منطق هم هست که این دین هم از همان آغاز، به جای بحث و هدایت به شمشیر و تنبیه و تحمیل رو آورده است. کار خود را نه با هدایت و قانع کردن، بلکه با سرکوب کردن و پیروزیهای نظامی پیش برده است. و وقتی هم به راه دلیل و منطق رفته، به خاطر فقدان هرگونه منطق و دلیلی از بازیهای رایج کلامی و توده خرکن بهره گرفته است. عکس مار را به جای سواد و یادگیری تبلیغ کرده است. و وقتی هم هیچ راهی برای تحمیل و عوامفریبی هایش باقی نمانده به سرکوب و تهدید با جهنم و شکنجه سر زده و میزند.

3) قرآن به نتایج و نه به علل و چرائی های وجود خدای مورد ادعا می پردازد

آیه 258 سوره البقره در این رابطه جالب و قابل توجه است. این آیه که گویا گفتگوی ابراهیم پیامبر با مخالفش را نقل میکند، به قدری استادانه روی نتایج وجود الله مورد ادعای اثبات نشده انگشت میگذارد که طرف مقابل حتی فرصت آنرا نمی یابد که خود را از بحث "نتایج وجود الاله خالق مورد ادعا" برهاند و به اصل چرائی و دلیل و مدرک اثباتی در مورد وجود یک چنین هستی مورد ادعا برگردد.

ابراهیم در آیات مربوطه، نه فقط احتیاجی نمی بیند که ثابت بکند که خدائی وجود دارد و چرا وجود دارد، بلکه از طریق بحث در مورد نتایج وجود الله مورد ادعایش، بدیهی بودن وجود الاله مورد ادعایش را به مخاطب خود القاء و تحمیل میکند. برای این منظور، وی به جای اثبات ادعای وجود خدای واحدی که گویا خالق هستی و جهان است، از طرف مقابل دعوت میکند که خلقت مشابهی را که به ادعای اثبات نشده خودش به وسیله الله انجام شده، به انجام برساند.

- "... ابراهیم گفت رب من کسی است که زندگی می بخشد و می میراند. او (نمرود) گفت من (نیز) زندگی می بخشم و می میرانم، ابراهیم گفت اما الاله (من) خورشید را از مشرق بر می آورد⁴⁷، تو از مغربش برآور، آن کفرپیشه سرگشته ماند ..."⁴⁸ (سوره بقره، آیه 258).

⁴⁷ خواهیم دید که اساساً ادعای برآوردن خورشید از شرق نادرست و غیرعلمی است
⁴⁸ اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احي و امیت قال ابراهیم فان الله یأتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر و الله لا یهدی القوم الظالمین (البقره، 258).

می بینیم که ابراهیم مورد بحث قرآن با این تبلیغ وارونه اش، به جای این که خود را نیازمند ارائه دلیلی ناظر بر صحت ادعای وجود خدایش ببیند، این فکر را به طرف مقابلش تحمیل میکند که انگار:

- الاله مورد ادعایش وجود دارد،

- وجودش اثبات شده و حتی،

- اوست که مثلاً آفتاب را از شرق زمین بر می آورد.

بدین ترتیب، ابراهیم نه تنها خود از ارائه هرگونه دلیلی برای اثبات ادعای وجود چنین الاله ناپیدائی طفره می‌رود، بلکه حتی چنین وانمود میکند که انگار ادعای خلقت خورشید به دست الاله اش به قدری بدیهی است که به هیچ بحث و اثباتی نیاز ندارد. از همین رو نیز وی از طرف مقابلش دعوت میکند تا مشابه خلقتی که گویا الاله مورد ادعایش به انجام رسانیده، تکرار بکند.

البته ابراهیم میداند که طرف مورد خطابش نمیتواند آفتاب را از غرب در بیاورد، چرا که هیچ دلیلی در دست ندارد که الاله خودش آنرا از شرق در آورده است. اما مسأله اصلی او این نیست. او می‌خواهد با دعوت طرف مقابلش به درآوردن آفتاب از غرب، به طور غیرمستقیم به وی بقبولاند که در آوردن آفتاب از شرق به دست الاله او انجام شده است. او میداند که این نتیجه گیری به خودی خود می‌رساند که "الاله مورد ادعای وی وجود دارد و وجودش هم به سبب نتایجی که قبولانده شده، بدیهی و غیرقابل بحث است".

اما پاسخ درست به مجادله تردستانه ابراهیم این نیست که "من یا الاله منهم می‌تواند آفتاب را از غرب یا شرق در بیاورد"، بلکه این است که "تو اول ثابت بکن که:

1. الاله تو وجود دارد و،

2. اوست که آفتاب را از شرق در آورده است.

بعد از آن است که تو می توانی از من و دیگران بخواهی که آفتابی را که به ادعای تو الاله مورد ادعایت از شرق در آورده، از غرب در بیآورد. این را میگویند: "اول بر ادعایت را ثابت کن، بعد ادعای ارث بکن!"

میدانیم که ابراهیم هیچ دلیلی برای اثبات وجود الاله مورد ادعایش ندارد. او اما، بدون آنکه بتواند ثابت بکند که الاله مورد ادعای او وجود دارد یا اوست که خورشید را از مشرق در آورده، از طرف مقابل می خواهد این کار انجام نشده از شرق را از طرف غرب انجام بدهد. او بدین وسیله، طرف مقابلش را برای انجام کاری که از سوی طرف خودی انجام نشده به مبارزه می خواند. انجام نشده، چرا که ابراهیم به این سؤال که "از کجا معلومه که خورشید را الله تو از مشرق زمین در آورده است"، نه پاسخی دارد و نه میتواند به اثباتش برساند.

این است که مبارزه طلبی تو خالی ابراهیمی که هیچ دلیلی برای اثبات خلقت و عمل الاله مورد ادعای خود ندارد، معنائی جز تحمیل زیرکانه بدیهی شمردن ادعای خلقت خالق مورد ادعای خود به رقیبش ندارد. این جاست که در این مبارزه طلبی عوامفریبانه، ابراهیم به باور خود، الاله مورد ادعایش را به پیروزی می رساند. به پیروزی می رساند چرا که:

- طرف مقابل باید وجود خالق مخالفی را از طریق که ابراهیم به سهم خود از اثبات کردنش عاجز است، به اثبات برساند.

به بیان دیگر، ابراهیم با طلب عمل مشابهی که معلوم نیست از الاهش سر زده، از اثبات عمل ادعائی الاله مورد ادعایش در می رود. این مثل آنست که کسی با این ادعا که خودش 10 متر می پرد، طرف مقابلش را به مقابله فراخواند. پاسخ منطقی یک چنین مبارزه طلبی تو خالی این است که:

- "تو اول ادعای 10 متر پریدن خودت را به اثبات برسان، بعد دیگران را به رقابت و برابری با پرش ده متری ات فراخوان". معلوم است بدون یک چنین شرطی، هر کسی میتواند ادعای 10 متر که نه، بلکه حتی 100 متر پریدنش را هم پیش بکشد و برای کاری که انجامش نداده، یا قادر به انجامش نیست، مبارزه طلبی بکند یا خود و خالقش را قهرمان تاریخ بشریت قلمداد بکند. این شیوه ای است که خداپرستان و نمایندگانشان برای فرار از اثبات وجود الاله مورد ادعایشان با زبردستی تمام به کار می برند.

لازم به یادآوری است که در کتاب ارزشمند "قرائت قرآن غیردینی"⁴⁹ محقق ایرانی رضا آیرملو می خوانیم که این ادعای ابراهیم فاقد صحت علمی هم هست، چرا که اگر خدای ابراهیم خالق این جهان می بود، قطعاً باید میدانست که در آمدن آفتاب از شرق یک اصطلاح عامیانه و نادرست است. در حقیقت این آفتاب نیست که از شرق زمین در می آید، بلکه بر خلاف ادعای ابراهیم و قرآن، این زمین است که با گردش خود از غرب خورشید در می آید.⁵⁰

امروزه هر کودک نیم وجبی پیش دبیرستانی میداند که بر خلاف دانش قدیمی و نادرست قرآن،

1. این خورشید نیست که به دور زمین میگردد و از مشرق آن در می آید، بلکه،

2. این زمین است که به دور خورشید می گردد و از مغرب آن سر در می آورد.

⁴⁹ ص 21-23.

⁵⁰ پیشین.

زمین از مغرب خورشید در می آید، ولی با چرخش خود برای ناظر بی اطلاع هزاره های پیشین در روی زمین چنین می نماید که انگار این خورشید است که از مشرق طلوع می کند.

از این نظر، این حرف و ادعای قرآن و ابراهیم زمانی می تواند قابل درک باشد که الله خالق هم، مثل هر انسان ناآگاه آنزمان، خورشید را از روی زمین نگاه بکند و بر آن اساس هم نظر بدهد. وی اما اگر می توانست از بیرون زمین نگاه بکند، می فهمید که این حرف و ادعا به تمامی غلط است.

توجه داریم که این حرفها و ادعاهای نادرست یکبار دیگر نشان میدهند که این آیات به وسیله ناظر یا ناظران زمینی، آنهم ناظر و ناظرانی که اطلاعات درستی از گردش و احوال زمین و خورشید نداشتند، نگارش یافته اند.

در هر صورت، این شیوه مراجعه قرآن به نتایج وجود و نه خود وجود الله فاقد دلیل و منطق از سوی اقسام شریعت سازان اسلامی اعم از مفسر، متکلم، محدث، روحانی و غیره هم تقلید شده و از طریق تفسیرات و تعبیرات نان به نرخ روز به عنوان "حقایق مطلق هستی" به خورد توده های اغوا شده داده شده و می شوند.

آنان نیز در مورد چرایی هستی و دلیل خالق بودن الاه مورد ادعایشان وارد هیچ بحث "فلسفی و عقلانی" نمی شوند. نمی شوند چرا که آنان وظیفه دارند که وجود الله مورد ادعایشان را امری بدیهی و مسلم بشمارند و به جای توضیح علل و دلائل وجودی یی که در دست ندارند، در مورد نتایج "وجود بدیهی فرض شده ای که با هیچ دلیل و منطقی به اثبات نرسیده" حرف زده و توضیح بدهند.

آنان نیز به تبعیت از این منابع، نسل به نسل، و با زبانها و کلامهای گوناگون برای تأیید وجود این به اصطلاح "حقیقت مطلق" که هیچ دلیلی برای اثباتش موجود نیست می کوشند. آنان نیز وارد هیچ بحث چرائی و چگونگی هستی و پیدایش الاه مورد ادعایشان نمی شوند. آنان نیز بدون آنکه دلیلی برای اثبات این ادعاها ارائه بدهند از توده های مردم تبعیت، باور و ایمان مطلق طلب میکنند. و وقتی هم پاسخ در خوری دریافت نکردند به دنباله روی از رفتار و کردار الاه مورد ادعایشان به همان راه و روشهای فراتاریخی سر میزنند و با تهدید و مجازات افکار و اندیشه ها را در نطفه خفه میکنند.

4) چرا منکران علم و منطق برای اثبات الاله مورد ادعایشان به "برهان منطقی" متوسل میشوند

با این وجود، اسلامیان همیشه نمیتوانند با استفاده از این راه و روشهای تحمیلی و عوامفریبانه، کنترل فکر و اندیشه توده ها را به دست بگیرند. همیشه تهدید و تنبیه برای مجبور کردن توده ها به تبعیت از ادعاهای بدون دلیل و منطق شان کارگر نمی افتد. همیشه هیس و پیس کردن و گناه شمردن فکر و اندیشه و منطق و توبه خواستن نمی تواند افسار توده های تحت استحمار را در دستانشان نگه دارد. این از آن روست که مغز بشر به سببهای بیولوژیکی و اجتماعی به سمت و سوی توجیحات منطقی گرایش دارد و به طور اتوماتیک سؤالاتی را تولید و مطرح میکند که بدون ارائه منطق و دلیل به این آسانیاها از خاطره اش زدوده نمی شوند.

میدانیم که طبیعت و پدیده های طبیعی، همه منظم، قانونمند و منطقی اند. انسانها از طریق کار و مشغولیت با طبیعتی که آنان را در خود پرورده، با مبانی منطق و قانونمندی آشنا شده و خواهی و نخواهی دلیل و منطق را در زندگی روزانه شان به کار می برند. در واقع،

- منطق، درس بزرگ طبیعت و،
- طبیعت معلم منطق انسان است.

این است که خیلی وقتها این تلقینات و تعلیمات خود به خودی طبیعت، با آمادگی های ژنتیکی و اجتماعی انسان هوشمند هوموسپین همراه میشود و خیلی ها را، به سمت و سوی پرسش های جدید و نیاز به توضیحات منطقی تر سوق میدهد.

در یک چنین بستری است که انسانهای امروزی، خود را با اینهمه ابزار و اشیائی که همگی بر منطق "دو دو تا چهار تا" ساخته شده اند، رو در رو

می‌یابند. اینان از این رو، اکثراً خواهی و نخواهی سعی میکنند تا واقعیت‌های عینی محیط پیرامون شان را از طریق منطق جهانشمول موجود توضیح داده و درک و فهم بکنند. خود را مجبور می‌بینند تا باورهای زور زورکی ذهنی شان را بر اساس داده‌های منطقی روز تنظیم کرده و بیان بکنند.

این است که استدلال غیر منطقی اسلامیان در این مورد که "الله واحد وجود دارد، فقط به این دلیل که وجود دارد"، به این سادگیها پیش نرفته و نمی‌رود. پیش نمی‌رود و برای پذیرفته شدن از سوی توده‌های دنباله‌رو هم، احتیاج به بحث‌های کلامی بیشتر و بیشتر پیدا میکند. به عوامفریبی‌ها، تهدیدات و تحمیلات بیشتر و نوتر نیاز پیدا میکند.

از این رو، متکلمان اسلامی که وظیفه اصلی شان توجیه ادعاهای بدون دلیل و منطق دین و کتاب با معیارهای روز است، به تکرار و تکرار مجبور به زینت دادن ادعاهایشان می‌شوند. مجبور به زینت دادن توضیحات کلامی پیشین و پیشینیان شان با دلائل عوامفریبانه زمانه خود می‌شوند. مجبور می‌شوند تا به استفاده از اشکال، ظروف و بسته‌بندیهای جدید ادعاهای فاقد منطق دین و کتاب شان را به خورد توده‌های مسلمان و دنباله‌روهای زمان و مکان امروزی شان بدهند. این است که کلام متکلمین و تفسیر مفسرین اسلامی پس از 14 قرن هنوز هم کفایت نمیکنند و هنوز هم در اشکال گوناگون و سطوح مختلف ادامه می‌یابند.

پنج) اینان همان ایمان دینی کورکورانه را در زورق دلیل و منطق می پیچند

از این ابداعات غیر علمی و غیر منطقی بی که به وسیلهٔ اسلامیان و متکلمان اسلامی امروزی در زورق های دلیل و برهان فلسفی پیچیده شده و در بسته بندی‌هایی که با مهر منطق و عقلانیت زینت داده شده اند، میتوان از دو مورد رایج نام برد:

1. "برهان حدوث برای اثبات الله مورد ادعا" و،
2. برهان نامگذاری "واجب الوجود" برای الاله مورد ادعائی که ادعای وجودش با هیچ منطقی قابل توضیح نیست.

جالب اینجاست که این مدعیان از سوئی از ورود به هرگونه بحث علمی و منطقی در مورد بود و نبود الاله مورد ادعایشان دوری میگزینند و به شیوه های گوناگون اصرار میورزند که "ایمان بر علم و منطق تقدم دارد"، ولی از سوی دیگر، به وقتی که خود را مجبور به تطمیع توده های استعمار شده می یابند از به کار بردن شعبده بازی‌هایی که نام و عنوان برهان و دلیل، و فلسفه و منطق به خود گرفته اند، ابائی به خود راه نمی دهند.

آنان البته نه اهل برهان و منطق اند، و نه آماده پذیرش "اول بیندیش و بعد ایمان بیاور" هستند. هم از این رو هم هست که فرمولهائی را که آنان برای اثبات وجود الله مورد ادعایشان به بازار می آورند، در عین حال که نام و عنوان برهان و منطق را یدک میکشند، نه واجد برهان و نه منطبق با منطق فلسفی و عقلی اند. در واقع، این ادعاها نیز از همان قماش "اول ایمان بیاور و بعد بیندیش" سابق اند، ولی فقط برای عرضه بهتر در

زورق‌هایی که مهر برهان و منطق خورده اند، پیچیده شده اند. دارای عناوین بی‌مسمائی اند که باید توده‌های استحمارشدهٔ متدین این دوره و زمانهٔ جهانشمولی دانش و منطق را قانع بسازند،

- که مثلاً " ادعای وجود الله خالق هم قابل دفاع منطقی است.
- که مثلاً سرفرجه‌های اسلامی نیز با دلیل و منطق سر و کار دارند و همه اش زر و زور و سرکوب نیست.

البته ناگفته نماند که انگار توده‌های متدین تسلیم شده و عقب مانده هم جز این نمایشات و شعبده‌بازیهای دروغین را نمیخواهند. نمیخواهند چونکه آنان قبل از ارائه هر دلیل و منطقی، ایمان آورده اند.

ایمان آورده اند، برای آنکه فکر میکنند که باید ایمان می آوردند. ایمان آورده اند، بدون آنکه فکر بکنند که آیا این حرفها و ادعاها در مورد وجود الله مورد ادعا درست اند و منطقی‌اند، و با دستاوردهای علمی سازگاری دارند یا ندارند؟

ایمان آورده اند بدون آنکه لااقل ابتدا کتاب و آیات به اصطلاح آسمانی شان را بخوانند، یک کمی بیاندیشند و بعد قضاوت کرده و ایمان بیاورند.

آنان در هر صورتش ایمان می آوردند. ایمان آورده‌اند و با این حرفها هم، نه از ایمان شان بر میگردند و نه متدهای گزینش شان را تغییر میدهند. آنان در هر صورتش اهل منطق و حساب دو تا چهار تا نیستند. نیستند، چرا که آنان تحت تأثیر تعلیمات دینی شان از همان اوان بچگی شان یاد گرفته اند که نباید به حرف و منطقی جز به آنچه که باورهای ذهنی شان را تأیید می کنند گوش فرا بدهند.

آنچه آنان لازم دارند این نیست که ادعای وجود خدایشان را بررسی کرده و صحت اش را به اثبات برسانند. آنچه آنان لازم دارند این است که فکر

بکنند که بزرگان‌شان! اهل دلیل و برهان اند و حرفه‌ایشان بالاخره به دلیلی و منطقی متکی اند.

مثل مبلغان اسلامی ریز و درشت جلو دانشگاه‌ها در آن روزهای بحرانی دوره تدارک کنترل و فروپاشی انقلاب اند. آنان وقتی دلیلی برای ارائه ادعاهای دینی- سیاسی اربابان دینی شان نمی‌یافتند، نه حرفهای مدلل طرفهای مقابل را می‌پذیرفتند و نه می‌گفتند که "برویم، پرسیم، تحقیق بکنیم و برگردیم". به جای این حرفهای نوعاً منطقی می‌گفتند، "برین از آقای دکتر یا آیت الله و حجت الاسلام فلانی پرسین!". یعنی که:

- "من که نباید دلیلی داشته باشم و راه زندگی ام را بر اساس این دلائل منطقی تعیین بکنم. من مقلدی بیش نیستم. من نه سؤال نقدآمیزی در مورد یادگرفته‌هایم مطرح میکنم و نه دلیلی علیه آنها می‌پذیرم. من فقط تقلید میکنم.

تقلید میکنم و می‌پذیرم.

تقلید میکنم و تکرار میکنم.

تقلید میکنم و آنچه را هم که حفظ کرده‌ام، تحویل دیگران میدهم. شما اگر این حرفها را نمی‌پذیرید از من و ما که نه، بلکه از رهبرانی که این حرفها را به ما یاد داده‌اند سؤال بکنین. از آنهایی که مرجع تقلید من و ما هستند پرسین. ...!!".

در بین یک چنین باورمندانی که کاری جز ایمان آوردن ندارند و در یک چنین فضای یقین و تسلیم، البته که سازندگان اینگونه برهان‌هایی که برای اثبات الله مورد ادعایشان به هر راهی سر میزنند، نه به شیوه‌های راست و درست علمی و منطقی وفاداری نشان میدهند و نه به علمی و منطقی بودن حرفه‌ایشان دل می‌سوزانند. با وجود چنین باورمندانی، دلیلی هم ندارند که دل بسوزانند.

"برهان حدوث" اسلامیان برای اثبات "الله واجب الوجود شان" رایج ترین نمونه های این ادعاهای طوطی وار توده گیر اند. از این رو، هر دو این نمونه ها را در اینجا می آوریم و صحت و سقم برهان و منطق ارانه شده در آنها را مورد بررسی و موشکافی قرار می دهیم. چرا که تا زمانی که اینگونه برهانهای توخالی و ادعاهای ناممکن در ترازوی علم و منطق قرار نگرفته و سنجیده نشده اند، نه دروغین و غیرمنطقی بودن شان معلوم میشود، و نه با این وجود، بحثهای و دستاوردهای منطقی اینگونه کتابها به ذهن ایمان آورندگان این ادعاهای توخالی راه می یابند. راه هم بیابند،

- نه فکر و اندیشه ای را سبب میشوند و،
- نه به رشد خرد و منطق، و اعتلای افکار و اندیشه شان منجر میشوند.